جمال شورجه (فیلمساز) | ابوالقاسم طالبی (فیلمساز) | محمد کاسبی (بازیگر) | رسول ملاقلی‌پور (فیلمساز) | شهریار بحرانی (فیلمساز) | داریوش ارجمند (بازیگر) | داود میرباقری (فیلمساز) | مرتضی شعبانی (مستندساز) | پروانه معصومی (بازیگر) | مهدی فقیه (بازیگر) | ابراهیم حاتمی‌کیا (فیلمساز) | فرج‌الله سلحشور (فیلمساز) | هادی محمدیان (پویانما) | مجید مجیدی (فیلمساز) | شهید آوینی (فیلمساز) | نادر طالب‌زاده (کارگردان)

هالیوود زیر ذره‌بین

نگاهی به فیلم «خانه ای از دینامیت»

موشکی از ناکجاآباد به سمت آمریکا!

فاطمه قاسم‌آبادی

طی دو دهه اخیر و تقریبا بعد از حمله مستقیم آمریکا به افغانستان و بعد از آن به عراق، به بهانه مبارزه با تروریسم ولی در واقع به خاطر نفت و سوءاستفاده از منابع این کشورها، پای جنگ‌های تمام‌نشدنی را به منطقه غرب آسیا بازکرد.

این زیاده‌طلبی‌ها که مدام از کشوری به کشور دیگر مثل غده سرطانی در حال رشد بود، طی بیش از دو دهه با پس خوردن از طرف کشورهای منطقه، به بن بست‌های فراوانی رسید.

رفتن از افغانستان بعد از بیست سال و حالا هم خالی کردن اجباری پایگاه‌های آمریکا از عراق، نشان از مقاومتی دارد که در نهایت متجاوزین را تحمل نکرد و با ایجاد هزینه، آن‌ها را وادار به عقب‌نشینی کرد.

البته با توجه به روحیه استعمارگر آمریکا، عقب‌نشینی‌های ظاهری در واقع موقتی است و تلاش برای تسلط به منطقه پر از نفت غرب آسیا، در طیف‌های مختلف ادامه دارد.

مدل‌هایی مانند جنگ ۱۲ روزه و اغتشاشات اخیردر کشورمان هم نمونه‌هایی از این تلاش پلید برای تسلط مجدد بر منطقه است که تا الان مهار شده‌اند ولی حالا که دیگر بهانه‌های قبلی برای ورود و تجاوز نخ نما شده، چه در پیش است؟

فیلم «خانه‌ای از دینامیت» به کارگردانی «کاترین بیگلو» محصول سال ۲۰۲۵ آمریکا است. این فیلم داستان موشک قاره‌پیمایی را دنبال می‌کند که از نقطه‌ای نامعلوم، امنیت آمریکا را هدف قرار داده است.

داستان حمله ناشناخته

داستان فیلم خانه‌ای از دینامیت، از شبی شروع می‌شود که موشکی ناشناس، از مکانی که آن هم ناشناس است، به سمت آمریکا پرتاب می‌شود و واشنگتن متوجه می‌شود دقایقی بیشتر با برخورد موشک به شهر شیکاگو باقی نمانده است....

کاپیتان «اولویا والکر» به همراه دیگر کارکنان کاخ سفید، به صورت اضطراری، به محل کار خود فراخوانده شده‌اند و قرار است وضعیت را سر و سامان بدهند.

آن‌ها ابتدا فکر می‌کنند بتوانند، با موشک‌های خود این موشک را ردیابی و منهدم کنند ولی این اتفاق نمی‌افتد. در مرحله بعد کارکنان کاخ سفید در به در به دنبال محل پرتاب می‌گردند و با روسیه هم مذاکراتی می‌کنند ولی آن هم به نتیجه نمی‌رسد....

در نهایت در پناهگاه‌های هسته‌ای باز می‌شود و در سکانس آخر، مردمی را می‌بینیم که به سمت پناهگاه در حال دویدن هستند و یک سرباز آمریکایی هم در فضائی غبارآلود، روی زمین به خودش می‌پیچد!

بهانه برای جنگ‌های جهانی پیش‌رو

در سکانس ابتدائی فیلم، جملاتی می‌بینیم با این عنوان که:

« در پایان جنگ سرد، سران دولت‌ها به این نتیجه رسیدند که دنیا بدون دخالت تسلیحات هسته‌ای جای بهتری است. آن دوران اکنون به پایان رسیده است. آن تفکر رو به فراموشی است.»

بعد از این جملات مخاطبین وارد دنیای پر تنش فیلم می‌شوند که از همان ابتدا اتفاق هولناکی را نوید می‌دهد....

با توجه به سابقه آمریکا برای حمله نظامی به کشورهای دیگر از جمله ویتنام، عراق، افغانستان، ونزوئلا و...این کشور همیشه بهانه‌ای برای به قول خودش محافظت از خودش و جهان دست و پا کرده است و با اتکا به آن، روی افکار مردم خودش و جهان سوار شده است.

این بهانه‌ها خواه مبارزه با کمونیست بوده و خواه مبارزه با تروریسم و جدیدا هم عنوان مبارزه با قاچاق مواد مخدر را علم کرده است!

ولی با وجود تنوع بهانه‌ها، سناریو اولیه کلیشه‌ای و دست نخورده باقی مانده است و آن هم خطر نزدیک برای ایالات متحده است.

در فیلم خانه‌ای از دینامیت هم وضعیت به همین منوال است. خطر آمریکا را تهدید می‌کند و یک‌مرتبه آمریکایی که مثلا ابر قدرت دنیا است، حتی نمی‌تواند بفهمد خطر از کجاست ولی مدام در تماس‌هایش با دیگر کشورها، تهدید به حمله می‌کند، به کجا قرار است حمله کند را خودشان هم نمی‌دانند ولی بهانه‌اش جور شده است!

ابتدا و انتهای یکسان

در ابتدای داستان فیلم خانه‌ای از دینامیت، مخاطبین متوجه می‌شوند که موشکی ناشناس به سمت آمریکا پرتاب شده است و خیلی زود قرار است با شیکاگو برخورد کند.

این اطلاعات تقریبا به علاوه یک سری حاشیه نامربوط، تا انتهای داستان همین طور باقی می‌ماند و می‌شود گفت اگر کسی همان ده دقیقه ابتدائی فیلم را ببیند، انگار همه فیلم را دیده، چون تا آخر هم مطلب دندان‌گیرتری به این ماجرا اضافه نمی‌شود!

مخاطبین در همان دقایق اولیه کارمندان کاخ سفید را می‌بینند که از نژادهای مختلف، همه در جوش و خروش هستند به خاطر اتفاقی که قرار است بیفتد.

البته یک سری گفت‌وگوها بین کارمندان در مورد تهران که نیروهای نیابتی‌اش را در خاورمیانه تحریک کرده هم رد و بدل می‌شود ولی این‌ها هیچ ربطی به اصل ماجرا ندارد.

در نهایت هم رد موشک که احتمال دارد از کره جنوبی، چین، روسیه، پاکستان و در نهایت از ایران باشد هم مشخص نمی‌شود و مخاطبین عملا نمی‌فهمد ته ماجرا چه شد؟

آیا سازنده خواسته بگوید وای به حال کسی که به ما حمله کرده، یا چیزی از این دست؟ خب تا انتها که اصلا مشخص نمی‌شود چه کسی حمله کرده و آمریکا هم حرکت قابل توجهی جز باز کردن پناهگاه‌های هسته‌ایش نمی‌کند...همه این بی‌سر و ته بودن‌ها برای مخاطب این سؤال را به وجود می‌آورد که اصلا این همه هیاهو برای چه بود؟!

ژست‌های خونسردی فرماندهان کاخ سفید و شوخی‌های ابتدائی‌شان با زیردستان در مورد بازی دیشب تیم محبوب‌شان، در کنار اداهای نگرانی از برخورد موشک، عملا چیزی جز وقت تلف کردن و اداهای کلیشه‌ای آمریکایی نیست.

بدون کشمکش، بدون شخصیت

یکی از ایرادات مهمی که اغلب منتقدین در مورد فیلم خانه‌ای از دینامیت بیان کرده‌اند، عدم شخصیت‌پردازی‌های قابل لمس است. در این فیلم همه شخصیت‌ها به نوعی تیپ‌های خسته‌کننده و کلیشه‌ای هستند و عملا چیزی به عنوان شخصیت‌پردازی وجود ندارد. ازطرف دیگر داستان هم هیچ پیشرفتی در ایجاد کشمکش و تعلیق ندارد و همین ایرادات باعث می‌شود حتی وجود ستاره‌های محبوبی مثل ادریس آلبا، ربکا فرگوسن و...هم نتوانند شخصیت‌ها را برای مخاطبین باورپذیرتر کنند.

کاترین بیگلو کارگردان فیلم، در ساخته‌های موفق قبلی‌اش هم به سراغ آثار جنگی معاصر، همراه با تم سیاسی رفته بود. در فیلم «مهلکه»، ماموریت سربازان آمریکایی در عراق به تصویر کشیده می‌شود و در فیلم «سی دقیقه پس از نیمه شب»، سربازان آمریکایی به دنبال شکار رهبر گروه تروریستی القاعده، اسامه بن لادن در افغانستان بودند.

در آثار قبلی بیگلو، مخاطبین پله پله مشروع‌سازی هنری برای حمله به عراق و افغانستان را دنبال می‌کنند و این سازنده، رسما سیاست‌های آمریکای نجات بخش را برای مخاطبینش تداعی می‌کند ولی در فیلم خانه‌ای از دینامیت، گویی با گذشت زمان، آمریکا هم دیگر آمریکای سابق نیست و هنرمندانش هم فهمیده‌اند که با تغییر نگاه دنیا نسبت به نجات بخشی آمریکا، فیلم‌های آمریکایی هم باید تغییر کند و برای شرایط فعلی بهانه بتراشد و در حال حاضر که ظلم و قلدری این کشور حتی متحدان اروپایی‌اش را هم به تنگ آورده، خانه‌ای از دینامیت باید ساخته شود که در آن حمله به آمریکا اتفاق افتاده و حتی با وجود اینکه منشا حمله نامعلوم است اما، جواب در صورت بقا، قطعی است و به شدت لازم.

شاید بتوان گفت خانه‌ای از دینامیت، در دوره افول نگاه دنیا نسبت به دروغ‌های آمریکایی، ساخته به جایی باشد و سردرگمی این ساخته هم با توجه به سیاست‌های ضد و نقیض فعلی این کشور در حمله به هر جایی که احتمال پیروزی در آن را بدهد، منطقی به نظر برسد اما، آنچه که مسلم است، این مطلب است که این فیلم، به هیچ وجه در جذب مخاطبین موفق عمل نکرده و نمرات بسیار پایینی را از مخاطبین و منتقدین دریافت کرده است و روایت آمریکای تحت حمله و گیج و ویج از طرف مخاطبین خسته‌کننده بود و پس خورد.

نگاهی به حواشی قبل و پس از آغاز جشنواره فجر ۴۴

یک مک گافین کلیشه‌ای و مبتذل

آرش فهیم

چهل و چهارمین جشنواره فیلم فجر هم مانند هر دوره، حاشیه‌هایی هم داشته است. با هم بخشی از این حواشی را مرور و بررسی می‌کنم:

یک- از سال ۸۸ به این سو، هر بار برگزاری رویدادهای فجر با غبار فتنه همراه شده، یک کلیدواژه به طور کلیشه‌ای تکرار و مبتذل گردیده است؛ تحریم جشنواره! یعنی در سال‌های ۸۸، ۹۶، ۹۸، ۱۴۰۱ و این بار ۱۴۰۴ شایعات مبنی بر اینکه هنرمندانی در اعتراض به شرایط، به جشنواره نخواهند آمد و استقبال مردم سرد خواهد شد و... متعاقبا فشارهایی در پشت پرده و یا در رسانه‌ها مانند یک فیلم تکراری، اتفاق افتاده است. اما در همه این ادوار نیز جشنواره مانند شرایط عادی برگزار شده است و هر بار نیز استقبال، کم و بیش گرم و پرشور بوده است؛ چه از سوی سازندگان آثار، چه منتقدان و اهالی رسانه و چه مردم و علاقه‌مندان به سینما. هر چند که به‌تبع کاهش «سینما رفتن» در سبد مصرف فرهنگی خانواده‌ها، شوق و اشتیاق عمومی به جشنواره در مقایسه با دهه‌های ۶۰ و ۷۰ نیز افت داشته است، اما هیچ‌گاه شرایط سیاسی و اجتماعی تأثیر محسوسی در این مقوله نداشته است. امسال هم وضع به همین منوال بود. با وجودی که دبیرخانه جشنواره نسبت به سال‌های قبل، کارت‌های کمتری برای سالن رسانه‌ها -یا همان خانه جشنواره- صادر کرده و تا توانسته بودند جمعیت مدعوین را کاهش داده (ازجمله سهمیه همین روزنامه کیهان به ۲ کارت تقلیل یافته است!) اما در همان روز نخست، شاهد تشکیل صفوف طولانی و سالن‌های مملو از جمعیت در خانه جشنواره بودیم. درمیان شرکت‌کنندگان جشنواره نیز با وجود فشارهای وارده در شبکه‌های اجتماعی به هنرمندان و تهدیدهای لشکر مجازی، اما غیر از یک کارگردان، هیچ انصرافی در واکنش به مسائل دی‌ماه در جشنواره رخ نداد. برخی رسانه‌ها چند روز قبل از شروع جشنواره از موج انصراف‌ها خبر داده بودند و حتی فهرستی هم منتشر کردند؛ اما این خبرسازی در دنیای واقعی رخ نداد. حتی به گفته دبیر جشنواره، یکی از فیلم‌هایی که نامش به عنوان انصرافی اعلام شده بود، اصلا ساخته نشده است! در سینماهای مردمی نیز تنها طی سه ساعت اول باز شدن سایت‌های فروش، ۳۰ هزار بلیت خریداری شد. بنابراین ماجرای تحریم جشنواره، امسال نیز تنها یک التهاب کاذب بود و نقش واقعی در روند برگزاری این رویداد نداشت و به قول سینماگرها یک «مک گافین» بود. در ادبیات سینما، مک گافین یک تکنیک در روایت است که طی آن، چیزی اهمیت زیادی می‌یابد که در واقع اهمیت چندانی ندارد اما باعث می‌شود شخصیت‌ها گوهر خودشان را به‌واسطه آن بروز دهند.

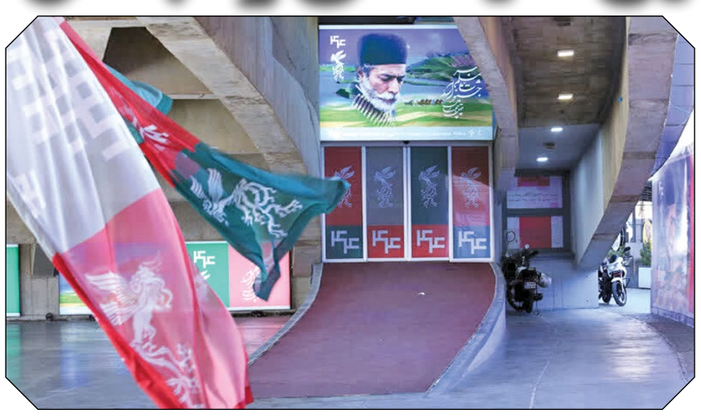

دو- نکته آنکه این حواشی اتفاقا به کمک جشنواره آمدند و آن را از بی‌خبری و سکوت نجات دادند. آفتی که قبل از چهل و چهارمین جشنواره فیلم فجر به جان آن افتاد، کم خبری و ضعف اطلاع‌رسانی در هفته‌های منتهی به برگزاری جشنواره بود؛ سکوتی مشکوک و گیج‌کننده؛ انگار که نه انگار مهم‌ترین رویداد سینمایی و یکی از بزرگ‌ترین ماجراهای فرهنگی کشور قرار بود به منصه ظهور برسد. حتی شنیده شد که جناب دبیر جشنواره، تمایل چندانی به برگزاری نشست خبری هم نداشت! تلاش و خبرسازی و فشار برای تحریم و انصراف باعث شکل گیری یک کشمکش شد و برخی تلاش کردند حضور گسترده در جشنواره را در رسانه و یا صفحات شخصی خودشان جلوه دهند و حتی دیدم که برخی دوستانی که به دلایلی امکان شرکت در جشنواره را ندارند، به بازتاب این رویداد و ترغیب مخاطبانشان برای همراهی با جشنواره فجر پرداختند. این هم خدا خواست و عدو سبب خیر شد و گویی، مخالفان و موافقان جشنواره، کم‌کاری دبیرخانه و واحدهای خبری و تبلیغی جشنواره در اطلاع‌رسانی را جبران کردند.

یک مقایسه، کم کاری خبری این دوره جشنواره فجر را فاحش نشان می‌دهد؛ سال گذشته از زمان انتصاب منوچهر شاهسواری به عنوان دبیر چهل و سومین جشنواره فیلم فجر تا آغاز برگزاری جشنواره، حدود ۱۵۰ محتوا از سوی روابط عمومی جشنواره تولید شد که این محتویات روی سایت رسمی جشنواره فجر بارگذاری شدند. اما امسال، از زمان انتصاب شاهسواری به عنوان دبیر جشنواره چهل و چهارم تا آغاز جشنواره، فقط حدود ۲۵ محتوا در رابطه با جشنواره فجر تولید و در سایت جشنواره فجر بارگذاری شد! یعنی حجم محتوا در جهت اطلاع رسان در جشنواره فجر چهل و چهارم در مقایسه با دوره قبلی، حدود شش برابر کاهش یافته است.

سه- یکی از موضوعاتی که قبل از برگزاری چهل و چهارمین جشنواره فیلم فجر بحث برانگیز شد، حذف هیئت انتخاب بود. اتفاقی که انتقاداتی را هم در پی داشت. اما واقعیت این است که حذف هیئت انتخاب، یک امر کارشناسانه و اصولی است. چون در هیچ جشنواره معتبری در سطح جهان، ما چیزی به نام هیئت انتخاب نداشته‌ایم. هیئت انتخاب هم از بدعت‌هایی است که در جشنواره فجر ما گذاشته شد. حتی قبل از جشنواره فیلم فجر، جشنواره سینماحقیقت هم این هیئت را حذف کرد. چون دراصل، مسئولیت انتخاب فیلم‌ها به‌عهده دبیر جشنواره است؛ البته که مشاورانی درکنار دبیر حضور دارند اما درنهایت حرف اصلی را دبیر می‌زند. این حذف اصولی، باعث می‌شود که دیگر صحبت از سلیقه و ذائقه‌های مختلف در گزینش آثار نباشد و اگر مسئله‌ای باشد، متوجه شخص دبیر است. درواقع این تغییر، مسئولیت دبیر جشنواره را سنگین‌تر کرده است.

چهار- یک حاشیه مهم دیگر در روزهای ابتدائی چهل و چهارمین جشنواره فیلم فجر، بی‌نظمی این رویداد است. تقریبا در همه سانس‌ها تأخیر اتفاق افتاده است و هیچ فیلمی سر ساعت اعلام شده شروع نشد! تغییر و جابه‌جایی دائم فیلم‌ها در خانه جشنواره، آزاردهنده است و موجب به هم خوردن برنامه اهالی رسانه شده. فروکاست نظم و انضباط هم امسال نسبت به چند دوره اخیر، افزایش یافته است که برای رفع یا کمرنگ شدن آن در جشنواره باید فکر علاجی کرد!

سینمایی که برای کودکان و نوجوانان نیست!

محمد عمرانی

دوستی می‌گفت سازوکار سینمای کنونی ایران فقط برای آن است که فیلم‌های کمدی در آن فروش داشته باشند و حالا اگر چند فیلم کودک و نوجوان هم در برخی سالن‌ها اکران می‌شود، به قول قدیمی‌ها برای خالی نبودن عریضه است. فقط برایشان مهم است که سرگروه‌ها با فیلم‌های کمدی پُرشود و دیگر آثار اصلاً برای مدیران و تصمیم‌گیرندگان سینمایی مهم نیست. به قول دوست منتقدم احمد عراقی برخی سرگروه‌های سینمایی فقط برای آنکه قانون را زیر پا نگذارند و سالی یک فیلم کودک اکران کنند می‌پذیرندکه اثری از این طیف هم روی پرده ببرند، آن هم نه در زمان مناسب بلکه در وقت‌های مرده به‌طور مثال در اسفندماه.

گویی مدیران فرهنگی و سینمایی ما غیر از برگزار کردن یک جشنواره فرمالیته هیچ دغدغه دیگری برای گروه سنی کودک و نوجوان ندارند. این بی‌توجهی درمیان رسانه‌ها نیز وجود دارد، به‌طوری که بیشترنقدها و نظرها درباره فیلم‌های کمدی و بزرگسال است و انگار نه انگارکه سینمای کودک هم در این سرزمین وجود دارد.

و متأسفانه همین نگاه است که سینمای ما را به یک جریان همسان ساز و تقلیل‌گرا تبدیل کرده است و همه چیز را از فیلم تا فیلمساز شبیه هم کرده است. این فضا و جو حاکم بر سینما، فیلمساز و کارگردانی را که دغدغه فقر، اختلاف طبقاتی و تبعیض داشته به‌جایی رسانده که مثل دیگر فیلمسازان می‌شود و برای بقا فیلم کمدی و طنز می‌سازد؛ زیرا در این ساز و کار، یا باید شبیه آنها بشوی یا تو را پس می‌زنند و دیگر نمی‌توانی به راهت ادامه بدهی.

از یاد نبریم که در جهان امروز، سینما مثل یک جورچین است و این اشتباه است اگر فیلمی را برداریم و فیلم دیگری جای آن بگذاریم. ولی درسینمای فعلی ایران، هر فیلمسازی که بخواهد غیر از این باشد آن‌قدر تحت فشار قرار می‌گیردکه به‌کلی آرمان‌هایش را از یاد خواهد برد.

وقتی در مدیوم مهم و تأثیرگذاری مثل سینما و در یک کشور ۹۰میلیون نفری تنها به ۷ میلیون مخاطب کودک و نوجوان بسنده کرده‌ایم، شرایط بهتر از این نخواهد بود. زیرا، سال‌هاست که مخاطب نتوانسته فیلمی متناسب با سلیقه خودش را در سینما پیدا کند، بنابراین دیگر به سراغ آن نمی‌رود. از طرف دیگر وقتی سفره اقتصاد مردم کوچک می‌شود اولین بخشی که از آن حذف خواهدشد، بخش فرهنگی و کتاب، مجله، روزنامه و سینماست.

با وجود رشد کلی مخاطبان سینما در سال ۱۴۰۳ و افزایش تعداد تماشاگران از ۲۷ میلیون نفر در سال ۱۴۰۲ به ۳۴ میلیون نفر، سهم مخاطبان کودک و نوجوان از این رشد چندان قابل توجه نبوده است. در حالی که ۴ فیلم این ژانر در سال ۱۴۰۲ توانسته‌اند ۳ میلیون مخاطب را جذب کنند، درسال ۱۴۰۳ این رقم تنها با افزایش اندکی به نزدیک ۳ میلیون و ۴۰۰ هزار نفر رسیده است. این آمار نشان می‌دهد که سینمای کودک و نوجوان، برخلاف روندکلی سینما، نتوانسته سهم قابل توجهی از این افزایش مخاطب را از آن خود کند.

نکته آخر اینکه امسال نیز همانند سال‌های پیشین، صرفاً پویانمایی‌های سینمایی در ژانر کودک گیشه خوبی داشته‌اند و دیگر فیلم‌های سینمایی در این حوزه نتوانسته‌اند موفقیت چندانی به‌دست آورند. به نظر می‌رسد این موضوع معلول دلایل مختلفی از جمله فقدان تنوع و جذابیت در فیلم‌های این ژانر، تغییرذائقه مخاطبان، تعطیلی‌های پی‌درپی مدارس به‌علت آلودگی یا برودت هوا و کنسل شدن اردوهای سینمایی دانش‌آموزی یا حتی افزایش قیمت بلیت سینما، مرتبط باشد.

و حرف آخر اینکه از درآمد یک همتی گیشه سینما، سهم سینمای کودک، بین۱۰ تا ۱۵ درصد است.

گفت‌وگو با محمد اسفندیاری کارگردان فیلم «کوچ»

در آستانه اکران فیلم سینمایی «کوچ» در سه‌شنبه ۱۴ بهمن، پرده نقره‌ای فجر میزبان روایتی می‌شود که بیش از آنکه نام ببرد، یادآوری می کند؛ بیش از آنکه فریاد بزند، نجوا می کند. «کوچ» درباره یکی از قهرمانان ملی این سرزمین است؛ چهره‌ای که همه او را می‌شناسند، با خاطره‌هایش بزرگ شده‌اند و نامش در حافظه جمعی حک شده، اما در طول فیلم، نام این شخصیت به کمتر از انگشتان یک دست بر زبان می‌آید. انتخابی که قهرمان را از قاب اسم‌ها بیرون می کشد و به قلمرو معنا می‌برد.

کارگردان با حذف مکرر نام، تلاش کرده قهرمان را از قید شناسنامه رها کند. این قهرمان، تنها یک نفر نیست؛ نماینده نسلی است که بار تاریخ را به دوش کشیده، بی‌آنکه به دنبال تریبون باشد. فیلم به‌جای شعار، بر جزئیات تکیه می کند.

از نظر بصری، فیلم با ریتمی کنترل‌شده پیش می‌رود؛ قاب‌ها نفس می کشند و موسیقی، به‌جای هدایت احساسات، همراه آن‌ها قدم می‌زند. بازی‌ها کم‌اغراق و دقیق‌اند و فیلمنامه، جسارت حذف را بلد است؛ حذف نام، حذف توضیح، حذف تأکید. نتیجه، روایتی است که تماشاگر را به مشارکت می‌طلبد و او را وادار می کند نامِ آشنا را خودش در ذهن کامل کند.

«کوچ» می‌رود؛ فیلمی درباره قهرمانی که همه می‌شناسیم، اما این‌بار قرار است او را بی‌نام ببینیم و شاید دقیق‌تر بشناسیم در ادامه گفت‌وگوی ما با محمد اسفندیاری کارگردان این اثر را بخوانید:

*** آقای اسفندیاری، در فیلم «کوچ» نگاه شما به جغرافیا چیست و چه نقشی در شخصیت‌پردازی دارد؟**

- جغرافیا در واقع بستری برای شناخت شخصیت است. این که ما فارغ از جغرافیا و معرفی جغرافیا بتوانیم شخصیت‌پردازی کاملی داشته باشیم، باعث می‌شود آن شخصیت در حد تیپ باقی بماند. فرض کنید کاراکتر فیلم شیرازی باشد اما تهرانی صحبت کند. در ساخت فیلم «کوچ» اولویت ما بر ساخت فضا بوده و یکی از المان‌های فضا، رعایت بوم و جغرافیا است و ما در طراحی صحنه، طراحی لباس، لهجه و منش بازیگران نیز به آن توجه کرده‌ایم.

*** روایت شخصیت‌هایی که در ذهن مخاطب قهرمان محسوب می‌شوند، چه چالش‌ها و مزیت‌هایی برای شما داشت؟**

- روایت شخصیت‌هایی که در ذهن مخاطبان شناخته شده هستند و در واقع قهرمان محسوب می‌شوند، علاوه‌بر آنکه مزیت‌هایی دارد، چالش‌هایی نیز به همراه دارد. ما انتخاب کردیم که بتوانیم در دام آثار قبلی نیفتیم. من احساس می‌کنم که در بسیاری از مواقع، بیوگرافی در ایران تبدیل می‌شود به یک اثر بزرگداشت که قرار است از ابتدا تا انتها، خوبی‌های آن کاراکتر، آن شخصیت و قهرمانی‌هایش دیده شود، برای این‌که یک بزرگداشت در واقع برایش گرفته شده باشد. ما از این فضا فرار کردیم و سعی کردیم واقعیت را نشان دهیم و انسان را از ابتدا، به معنای انسان واقعی، با پای روی زمین، خلق کنیم. این کاراکتر اشتباه کند، تجربه کند، مشاهده کند و مهم‌تر از این‌که خودش استعدادی داشته باشد، خانواده‌ای داشته باشد که این خانواده حامی اولیه او باشد؛ حمایتی که می‌تواند اشکال مختلفی داشته باشد، از آن‌جایی که قرار است لقمه حلال برای این کاراکتر مهیا کند تا آن‌جایی که در حین زندگی، آموزشی را که به سختی اتفاق می‌افتد، به او بدهد.

*** چگونه «قهرمان بودن» را از دل کنش‌های کوچک زندگی شخصیت بیرون کشیدید؟**

- ابتدا در پاسخ به این که چگونه قهرمان بودن را از کنش‌های کوچک زندگی شخصیت بیرون کشیدیم، باید عرض کنم که در بسیاری از مواقع، وقتی می‌خواهیم یک قهرمان را روایت کنیم، عموماً کارهای بزرگی را که انجام داده نمایش می‌دهیم و در واقع لحظه قهرمانی را نشان می‌دهیم. اینجاست که مخاطب یا خود را از این شخصیت دور می‌بیند و او را دست نیافتنی تلقی می‌کند، یا برعکس، باورش نمی‌کند و پس می‌زند و می‌گوید آیا ممکن است این آدم جایی استراحت نکرده باشد، جایی اشتباه نکرده باشد، جایی مثلاً به کسی بی‌احترامی نکرده باشد و هیچ پاشنه آشیل نداشته باشد؟ این شخصیت‌ها عموماً بسیار سفید و دست‌نیافتنی می‌شوند. تلاش من و در واقع تلاش ما این بوده که قهرمان را از جایی ببینیم که در چه بزنگاه‌هایی، چه کارهایی را انجام نداده است و چه تصمیمات ریز و درستی که شاید به لحاظ اهمیت درام چندان هم مهم به نظر نرسند، اما تبدیل به یک موتیف می‌شوند. در بسیاری از مواقع در نگارش فیلمنامه، همین مسائل ریز رعایت می‌شود و در رعایت همین مسائل روزمره، کاراکتری شکل می‌گیرد که مخاطب خود را به قهرمان‌های معمولی‌ای که اتفاقاً می‌توانند کارهای بزرگی انجام دهند به شدت نزدیک حس می‌کند.

*** آیا در «کوچ» با یک لحظه قهرمانی مشخص روبه‌رو هستیم؟**

- واقعیت این است که کاراکتر در فیلم «کوچ» قرار نیست به یک لحظه قهرمانی عجیب برسد. همان‌طور که می‌توانم از شناخت مخاطب وام بگیرم، لحظه قهرمانی این کاراکتر مربوط به دوران جوانی و میانسالی اوست و فیلم ما تا دوره جوانی را روایت می‌کند؛ یعنی وارد دوره جوانی عجیب و غریب نمی‌شود و تقریباً در همان اوایل جوانی نقطه‌ای را می‌گذاریم. ما در واقع ریشه‌های قهرمانی را نشان می‌دهیم. آن چیزی که «کوچ» روایت می‌کند، انگار یک سیر و یک کوچ است که برای کاراکتر اتفاق می‌افتد و در این کوچ، اتفاق‌های خیلی بزرگ و عجیب و غریبی در مسیر وجود ندارد و آن‌چه اهمیت دارد، انتخاب‌های درست است.

*** فرآیند خلق فضا و موقعیت در فیلم از چه مرحله‌ای آغاز شد؟**

- تلاش ما از ابتدا در تولید فیلم «کوچ» این بوده که فضا خلق شود، موقعیت‌ها در این فضا ایجاد شوند و کاراکترهای به شدت ساده را درون این موقعیت‌ها قرار دهیم و رفتارها را به‌عنوان خروجی بگیریم. آن‌چه عرض می‌کنم، از مرحله نگارش آغاز می‌شود؛ از جایی که شما در میان خاطرات، ابتدا مسیر روایت را پیدا می‌کنید، به‌گونه‌ای که هم وفادار به خاطرات باشید و هم از درام و جذابیت‌هایی که قرار است مخاطب در طول اثر با آن همراه شود، غافل نشوید.

*** نسبت واقعیت و تخیل در فیلم «کوچ» چگونه تعریف شده است؟**

- به این نتیجه رسیدیم که تصمیم بگیریم تا حدی به حقیقت ماجرا نزدیک شویم. آن‌جایی که واقعیت‌هایی که در خاطرات اتفاق افتاده‌اند، منطبق بر بدنه اصلی درام ما نیستند و به تنه اصلی روایت ما ربطی ندارند، مجبور می‌شویم حقیقت ماجرا را در نظر بگیریم و بر اساس آن حقیقت، یک اتفاق، یک حادثه و یک موقعیت خلق کنیم تا بتوانیم کاراکتر را درون آن قرار دهیم و در آن موقعیت تخیل کنیم که با این جهان‌بینی چه تصمیمی خواهد گرفت. این‌که اگر کاراکتر ما در آن موقعیت بود، چه تصمیمی می‌گرفت. به همین دلیل، همان‌طور که در ابتدای فیلم اشاره می‌شود، بخش کوچکی از اثر بر اساس اقتضای درام‌پردازی ساخته و پرداخته شده و برخی از اتفاقات و یکی دو نفر از کاراکترهای فیلم، کاملاً حاصل تصور و تخیل ما هستند.

*** آیا هنگام ساخت فیلم به کلیشه‌های آثار قهرمانی فکر می‌کردید؟**

- در مورد کلیشه‌های فیلم‌های قهرمانی باید عرض کنم که واقعیت این است که هیچ وقت به این فکر نکردم که قرار است حرف نویی بزنم یا ساختارشکنانه در این ژانر فیلم بسازم. از ابتدا سلیقه من این‌گونه بوده است. من همواره انسان و کاراکتر را بسیار واقعی می‌بینم و در واقع سلیقه فیلم‌بینی خودم نیز همین است. خیلی دوست دارم کاراکتر پایش روی زمین باشد و بتوانم در کنارش با او همذات‌پنداری کنم، همراهش شوم و حتی تا انتها با او ادامه بدهم.

*** بزرگ‌ترین چالش پرداختن به یک قهرمان معاصر چه بود؟**

- چالش اساسی ساخت اثری با محوریت قهرمان معاصر، شناختی است که مخاطب از آن قهرمان دارد. این مسئله کار ما را سخت می‌کند، زیرا مخاطب در مواجهه اول با فیلم، شروع به تطبیق دادن آن چیزی می‌کند که از کاراکتر خارج از فیلم می‌داند با کاراکتری که در فیلم می‌بیند. این تطبیق می‌تواند هم روحیه نقادانه مخاطب را فعال کند و هم اگر این تطبیق را موفق بداند، باعث شود با فیلم همراه شود و با آن پیش بیاید. از ابتدا تلاش ما این بود که نام کاراکتر مخفی بماند و این اتفاق نیز می‌افتد؛ به طوری که نام کاراکتر تقریباً در یک چهارم ابتدائی فیلم مشخص می‌شود و بعد از آن هم اگر مخاطب شناختی نسبت به کاراکتر داشته باشد، می‌تواند حدس بزند که فیلم درباره چه کسی است.

*** کوچ به عنوان اولین فیلم بلند شما چه جایگاهی در مسیر فیلمسازی‌تان دارد؟**

- «کوچ» اولین تجربه فیلمسازی بلند من است و قاعدتاً بعد از این مشخص خواهد شد که سمت‌وسوی فیلمسازی من در آینده به کدام سمت می‌رود. بازخوردی که می‌توانم از مخاطب در جشنواره بگیرم و واکنش مخاطب، چه به عنوان مخاطب خاص و چه به‌عنوان میانگین فهم مخاطب جامعه، قطعاً می‌تواند برای آینده من تعیین‌کننده باشد. به همین دلیل، حضور در جشنواره را برای خودم بسیار مهم می‌دانم و امیدوارم این ارتباط مستقیم و بی‌واسطه میان من و مخاطب فیلم شکل بگیرد.